



بس‌گانگی همچون زندگی: دلوز، سیموندون، رویر

آئودرونه ژوکسکایته

برگردان: شهاب الدین قناطر

بس‌گانگی یکی از مفاهیم بنادین در فلسفه دلوز و گتاری است. بس‌گانگی را می‌توان هم با اصطلاح ریاضی «خمینه^۱» که در هندسه دیفرانسیل فردریش گاوس و برنهارد ریمان گسترش یافت، و هم با فلسفه زیست‌شناسی که توسط ژیلبر سیموندون و ریموند رویر فراخس^۲ یافت، هم‌پیوند دانست. در این مقاله بررسی خواهیم کرد که تا چه اندازه نظریه بس‌گانگی دلوزی مرهون تمایز سیموندون میان پیشافرد و فرآیند فردی‌سازی، و تمایز رویر میان هم‌توانشی و فرآیند کنش‌مند ریخت‌زایی است. نیز خواهانم که چنین بیندارم؛ این بینش‌ها دلوز را یاری کرد تا ایده‌اش درباره جدایش/جدایس مضاعف را بساماند: او این مهم را برای مفهوم‌سازی یک موجود زنده به صورت شایشمندان یا مجازی دارای تفاوت‌های بس‌گانه در خود، بدون دیدگاه ممتاز، و همچنین تعریف موجود زنده در گسترش کنش‌مند بس-گامه^۳ و ظرفیت آن برای تفاوت با خودش بکار بست. به این معنا دلوز یک نظریه بسیار پویا از زندگی را تدوین کرده که دیسه‌های بس‌گانه و گوناگون نامحدود موجودات زنده را توضیح می‌دهد.

بس‌گانگی در تفاوت و تکرار

مفهوم بس‌گانگی در برگسونیسم (۱۹۹۱/۱۹۸۸) و تفاوت و تکرار (۲۰۰۴/۱۹۶۸) دلوز می‌انبوسد، و پس‌تر از سوی دلوز و گتاری در هزار فلات (۲۰۰۴/۱۹۸۰) و فلسفه چیست؟ وامی‌انبوسد (۱۹۹۴/۱۹۹۱). با این همه، سیستماتیک‌ترین توصیف از

^۱ . Manifold.

^۲ . هم معنی با «گسترش» است؛ ساخته از «فراخ».

^۳ . Multi-phased.



مفهوم بس‌گانگی در تفاوت و تکرار درافکنده شده‌است، جایی که دلوز بس‌گانگی را به عنوان ایده تعریف می‌کند:

هر ایده یک بس‌گانگی یا گوناگونگی است. در این کاربردِ ریمانی از واژه «بس‌گانگی» . . . بیشترین اهمیت را باید به دیسه جوهرین داد: بس‌گانگی نباید آمیغی از زیاد یا یک را مشخص کند، بلکه باید سازمانی متعلق به فراوانی باشد که برای ساخت یک سازگان نیازی به امر یگانه ندارد. (۲۰۰۴a:230)

دلوز اشاره می‌کند که «هنر بس‌گانگی‌ها» هنر درک بعد دوگانه آن است: نخست این که بس‌گانگی به بُعد مسائل و ایده‌ها اشاره دارد که خود را در چیزها می‌کالبداند^۴ و دوم بس‌گانگی‌ها به چیزهایی اطلاق می‌شود که می‌توان آنها را به کالبدش واداشت یا راه حلی برای این مسائل دانست. به این معنا، بس‌گانگی هم متضمن n بعدی بودن، حضور حداقل دو بعد متفاوت، و هم یک پیوند، یک گهولش/دگرگوش یا ترادیسش است که آنها را به یک پیوستار^۵ می‌پیونداند.

دلوز سه شرط را تعریف می‌کند که بر پایه آنها بس‌گانگی می‌انبوسد. نخست، بس‌گانگی‌ها نابریمنند^۶ هستند به این معنی که بر هیچ هویت پیشینی دلالت نمی‌کنند که بتواند آنها را پیشاپیش برینمند بگرداند. بس‌گانگی‌ها از یک شایشمندی یا مجازی‌بودگی که حاوی یک «مسئله» آشکار است به همراه کالبدش‌کنش‌مند ساخته می‌شوند که یک «راه حل» را به شکل جدایش ارائه می‌دهند. دوم، بس‌گانگی‌ها نه از هویت‌ها یا افراد محدود، بلکه از پیوندهای درونی ساخته شده‌اند. «در همه موارد، بس‌گانگی ذاتاً تعریف می‌شود، بدون ارجاع بیرونی یا توسل به فضای یکنواختی که در آن شناور است» (Deleuze 2004a: 231). به عبارت دیگر، بس‌گانگی^۷ هویت را به عنوان یک شرط پیشینی مستثنی می‌کند: بس‌گانگی نه از پیوندهای درهم‌تنیده میان هویت‌های محدود، بلکه از پیوندهای درونی میان موجودات ناقص که متقابلاً یکدیگر

^۴ . این واژه را معادل «incarnate» گرفتم.

^۵ . Continuum.

^۶ . این واژه را برای «indeterminable» انتخاب کردم. واژه «برینمند» در زبان پهلوی معادل «معین» در زبان عربی است.



را برینمَد می‌کنند، می‌انبوسد. و سوم، بس‌گانگی‌ها به عنوان گذر از ساختار مجازی به پیدایش کنشمند تعریف می‌شوند:

پیدایش در زمان می‌چُرتد، نه میان یک هنگامِ کنشمند، هر چند کوچک، و یک هنگامِ کنشمند دیگر، بلکه میان مجازی و کنشمند— به عبارت دیگر، از ساختار به کالبدش آن، از شرایط یک مسئله به موارد حل، از عناصر جدایشمند و پیوندهای ایده‌آل آنها به هنگام‌های کنشمند و پیوندهای واقعی گوناگون که در هر برین^۷، کنشمندی‌ی زمان را می‌سازند. (Deleuze 2004a: 231–2)

بنابراین دلوز بس‌گانگی را همچون یک موجود مجازی/شایشی و یک موجود کنشمند و همچون گذری از ساختار مجازی به پیدایش کنشمند توصیف می‌کند.

با اشاره به این نکته که مفهوم بس‌گانگی در مقابل مفهوم متافیزیکی هویت یا ذات قرار می‌گیرد، می‌توان تازگی‌ی رویکرد دلوزی را بهتر درک کرد. همان‌طور که مانوئل دلندا^۸ بیان می‌کند، اصطلاح «بس‌گانگی [multiplicity]» پیوند نزدیکی با واژه «خمینه [manifold]» که از هندسه دیفرانسیل فردریش گاوس و برنهارد ریمان می‌آید؛ دارد. ریمان با بررسی سطوح یا فضاهای n بعدی، که از طریق ویژگی‌های ذاتی آن‌ها و بدون تعبیه آن‌ها در فضای بالاتر بیرونی‌ی کلی^۹ $(N+1)$ تعریف شده‌اند، رویکرد جدیدی به فضا پیشنهاد کرد. دلوز این ویژگی‌های اصلی خمینه را می‌گیرد و آن‌ها را در یک نظریه گیتیانه^{۱۰} بس‌گانگی می‌گستراند. همان‌طور که دلندا اشاره می‌کند، «بس‌گانگی دلوزی به عنوان نخستین ویژگی تعیین‌کننده خود، این دو ویژگی یک خمینه را در نگر می‌گیرد: تعداد متغیر ابعاد آن و مهمتر از آن، فقدان یک بعد تکمیلی (بالاتر) که یک هماهنگی بیرونی را تحمیل می‌کند، و از این رو، یک وحدت تعریف شده بیرونی را تحمیل می‌کند (۲۰۰۲: ۱۲). بنابراین، بس‌گانگی دلوزی را می‌توان همچون چیزی ساخته شده از ابعاد متفاوت درک کرد، اما همچنان تداوم خود را حفظ کرده و شایشِ گهولش یا دگرْدش را در خود دارد. سنت متافیزیکی چیزها را همچون چیزی یکپارچه،

⁷ . Moment.

⁸ . Manuel DeLanda.

⁹ . Global.

¹⁰ . Universal.



بی‌زمان و جاودان می‌انگارد، در حالی که مفهوم بس‌گانگی چیزها را متفاوت، ناتمام و پیوسته تعریف می‌کند. علاوه بر این، هویت یا ماهیت یک چیز به یکباره داده می‌شود، در حالی که بس‌گانگی هرگز به یکباره داده نمی‌شود و با دیسه‌ای از جدایش پیش‌رونده می‌انبوسد. دلندا میان ماهیت‌ها که همیشه مجرد و عمومی^{۱۱} هستند و بس‌گانگی‌ها که عینی و گیتیانه^{۱۲} هستند تمایز قائل می‌شود:

بر خلاف ذوات، که به عنوان موجودات عمومی انتزاعی (مجرد) هم‌بوش^{۱۳} دارند و به شدت از یکدیگر متمایز می‌شوند، گیتیانه‌های انضمامی^{۱۴} را باید در یک پیوستار در هم‌آمیخت. . . . برخلاف بهشت متعالی که به‌عنوان بُعدی مجزا از واقعیت وجود دارد، دلوز از ما می‌خواهد پیوستاری از بس‌گانگی را تصور کنیم که خود را از فضای سه‌بعدی آشنای ما و همچنین محتوای ساختارمند فضایی آن متمایز می‌کند. (۲۰۰۲: ۲۱-۲)

این بدان معناست که بس‌گانگی‌ها به‌عنوان ایده، استعلایی نیستند، بلکه در فرآیندهای مادی^{۱۵} درون‌ماندگار هستند و می‌توانند بدون هیچ‌گونه مداخله بیرونی، گهولش‌ها یا دگردش‌ها یا جدایش‌های پیش‌رونده را از میانه بیاغازند.

آنچه مهم است درک شود این است که نظریه بس‌گانگی دلوزی را می‌توان به‌عنوان مدلی مطابق با مناطق متفاوت (جداییده) واقعیت در نگر گرفت. همان‌طور که دلوز اشاره می‌کند،

ایده‌هایی وجود دارند که با پیوندها و واقعیت‌های ریاضی مطابقت دارند و برخی دیگر با قوانین و واقعیت‌های فیزیکی (گیتیگی) همچنین. موارد دیگری نیز وجود دارند که به ترتیب با موجودات، ساختارهای روانی، زبان‌ها و جوامع مطابقت دارند: این تناظرهای^{۱۶} بدون شباهت^{۱۶} ماهیت ساختاری-ژنتیکی دارند. (a: 232۲۰۰۴)

¹¹ . Abstract and general.

¹² . Concrete and universal.

¹³ . Coexist.

¹⁴ . Concrete universals.

¹⁵ . Correspondence.

¹⁶ . Resemblance.



این تناظرها، مشابهات نیستند، بلکه قیاس‌ها^{۱۷} هستند که شایمانندی بررسی مناطق متفاوت (جداییده) دانش را فراهم می‌کنند. بنابراین، دلوز به بس‌گانگی زبانی اشاره می‌کند که هم شامل یک سازمان مجازی از پیوندهای متقابل میان واج‌ها و کالبدش‌های کنش‌مند آنها در زبان است و هم شامل بس‌گانگی بیولوژیکی از ژن‌ها می‌شود که همراه با سایر ژن‌ها، شایش‌مندی یا مجازی بودگی را می‌انبوسند و پس‌تر در اندامگان‌ها و گونه‌های کنش‌مند می‌کالبدند. به همین ترتیب دلوز به «بس‌گانگی‌های روانی‌ی‌انگاشت و ویناب^{۱۸}، بس‌گانگی‌های بیولوژیکی‌ی‌پویایی و «هیولاوشی»^{۱۹}، بس‌گانگی‌های گیتی‌ی^{۲۰} سوهش‌مندی و نمایه^{۲۱} اشاره می‌کند (a: 243۲۰۰۴). به عبارت دیگر، بس‌گانگی‌ها را می‌توان نه بر اساس آنچه که هستند، بلکه بر اساس قیاس عملیات آنها فراسنجید. از این نگر دلوز به روش سیموندون در تشبیه عملیات با نام «آلاگماتیک» بسیار نزدیک است. سیموندون استدلال می‌کند که ما نباید میان ساختارهای تکمیل‌شده بلکه باید میان فرآیندها یا عملیات، قیاس را اجرائی کنیم. او گونه‌ی نوینی از پارادایم‌گرایی قیاسی را پیشنهاد می‌کند، «به ما اجازه می‌دهد از فردی‌سازی گیتی‌گی به فردی‌سازی اندامگانی، از فردی‌سازی اندامگانی به فردی‌سازی روانی و از فردی‌سازی روانی به ترافردِ ذهنی (سابجکتیو) و عینی (آبجکتیو) برسیم» (سیموندون ۲۰۰۹: ۱۱). دلوز به پیروی از سیموندون، نظریه‌ای از جدایش‌های قیاسی را می‌انبوساند که شایش‌مندی مقایسه میان گونه‌های متفاوت (جداییده) بس‌گانگی را فراهم می‌کند.

با این حال، ذکر این نکته حائز اهمیت است که بس‌گانگی‌ها با هر یک از این قوه‌ها یا حوزه‌های دانش مطابقت دارند، اما هیچ عقل سلیمی، هیچ همه‌گانش (عمومیت) یا

17. Analogies.

18. تفاوت انگاشت/انگاره/پنداشت/پنداره با ویناب در این است که انگاشتن و پنداشتن برای ذهن بیدار و آگاه شدنی است؛ اما ویناب گونه عمیق‌تر است که شاید بتوان گفت با «ناخودآگاه» پیوند دارد.

19. برای واژه «monstrosity» در نگر گرفتیم.

20. Physical.

21. Sign.



یگانگی^{۲۲} را معرفی نمی‌کنند. بلکه هر بس‌گانگی، صرف نگر از ویژگی زمینه، بیانگر تنش میان یک مسئله مجازی و یک راه‌حل کنش‌مند است. دلوز در تفاوت و تکرار مدلی از بس‌گانگی مضاعف را تعریف می‌کند: او به حالت مجازی جدایش، مملو از تفاوت‌های درونی، و فرآیند کنش‌مند پیدایش، که این ویژگی‌های جداییده را در موجودات واقعی می‌کالبدد، اشاره می‌کند.

ما برینمند کردن محتوای مجازی یک ایده را جدایش^{۲۳} و نیز کنش‌مند کردن آن امر مجازی به گونه‌ها^{۲۴} و بخش‌های^{۲۵} متمایز را جدایش^{۲۶} می‌نامیم. همیشه در رابطه با یک مسئله جداییده یا با شرایط جداییده یک مسئله است که جدایش‌گونه‌ها و بخش‌ها انجام می‌شود، گویی که با موارد حل مسئله مطابقت دارد. همیشه یک زمینه مسئله‌مند است که جدایش را در محیطی که در آن کالبدیده، مشروط می‌کند. (Deleuze 2004a: 258)

به عبارت دیگر، بس‌گانگی مجازی با عناصر و پیوندهای جدایشی تعریف می‌شود و به عنوان یک ساختار نامیده می‌شود: یک ساختار در خود دارای تمایزهای متعدد است و آنها را بدون هیچ دیدگاه ممتازی می‌ساماند. در عین حال، یک تنش می‌آفریند، یک میدان مسئله‌مند، ساخته شده از این تمایزهای «ناممناز»، که با فرآیند کنش‌مند پیدایش حل می‌شود. «در حالی که جدایش محتوای مجازی ایده را به عنوان مسئله برینمند می‌کند، جدایش بیانگر کنش‌مندی این امر مجازی و ساخت راه‌حل‌ها (توسط آمیزش‌های بومی) است» (Deleuze 2004a: 261). کنش‌مندی به مثابه جدایش، تفاوت‌ها و واگرایی‌ها، کیفیات و بسط‌هایی را می‌انبوساند که هیچ هویت پیشینی را در قالب یک شایش منطقی پیش فرض نمی‌گیرد. شایش منطقی چیزی است که از پیش وجود داشته و پس‌تر تنها بر پایه قواعد شباهت و محدودیت محقق می‌شود، در حالی که شایش‌مندی مجازی دیسه‌های متفاوت و نوینی از وجود را می‌انبوساند که با بس‌گانگی‌های مجازی مطابقت دارند، اما شبیه نیستند. «مجازی دارای واقعیت عملی

22. Generalisation or unification.

23. Differentiation.

24. Species.

25. Parts.

26. Differentiation.



است که باید انجام شود^{۲۷} یا مسئله‌ای که باید حل گردد: این مسئله است که راه‌حل‌ها را جهت می‌دهد، شرایط می‌دهد و راه‌حل‌ها را پدید می‌آورد، اما اینها شبیه شرایط مسئله نیستند» (Deleuze 2004a: 264). با این حال، سوال این است که چگونه ایده مجازی مصمم است خود را در کیفیت‌ها و گستردگی متفاوت بکالبداند. چه چیزی پیوندهای جدایشی موجود در ساختار مجازی برای جدایش کردن خود به موجودیت‌های مختلف را تعیین می‌کند؟ یا همان طور که لوی برایانت^{۲۸} اشاره کرده است، دلوز هرگز توضیح روشنی درباره این که چرا اصلاً مجازی خود را کنش‌مند می‌کند، ارائه نمی‌دهد (برایانت ۲۰۱۱: ۱۰۴).

ژیلبر سیموندون: پیشا فرد و فرآیند فردی‌سازی

همان‌طور که بسیاری از مفسران اشاره کرده‌اند (Bowden ۲۰۱۲؛ Sauvagnargues ۲۰۰۹، ۲۰۱۲؛ Grosz ۲۰۱۲ b)، تمایز دلوزی میان روش‌های متفاوت بس‌گانگی را می‌توان در نظریه رشدشناختی سیموندون و تمایز او میان فرآیند پیشا فرد و فرد ردیابی کرد. پیشا فرد حالتی است از هستش پیش از فردی‌سازی: این یک جوهر یا یک موجود نیست، بلکه شرط فردی‌سازی است. سیموندون فرضیه‌ی پیشا فرد را از چهرشناسی (فیزیک)^{۲۹} می‌گیرد، یعنی از مفهوم گرماپویایی (ترمودینامیک)^{۳۰} فراپایداری. فراپایداری حالتی است که نه پایدار است و نه ناپایدار، بلکه دارای شایش‌هایی برای شوش است، و دارای شایشی بسنده برای «ساخت گهولش یا دگردش ناگهانی منتهی به ساختار نوین به همان اندازه فراپایدار» است (Simondon 2013: 317). به عنوان یکی از نمونه‌های فراوان فراپایداری، سیموندون دوگانگی فوتون را مورد بحث قرار می‌دهد که می‌تواند هم به عنوان یک ذره و هم به عنوان موج، یا به عنوان یک موجود گیتیگی (چهریگ یا فیزیکال) و اندازه روشنی از نیرو که توانا به گهولش شایشی است در نگر گرفته شود. بنابراین، فراپایداری را می‌توان به

²⁷ . Performed.

²⁸ . Levi R. Bryant.

²⁹ . در اینجا «چهرشناسی» را معادل «physics» گرفتم.

³⁰ . Thermodynamic.



عنوان یک اندوختگاه شایش در نگر گرفت که ترادیسش را مشروط می‌کند و فرآیند فردی‌سازی را می‌انبوساند. با این حال، همانگونه که سیمون میلز^{۳۱} استدلال کرده‌است، «از نگر سیموندون شایش به معنای شدنش (آنچه شدنی است) یا مجازی نیست، بلکه چیزی سراسر واقعی است که نشان‌دهنده نیروی شایشی درون‌بودی در فراپایداری است» (۲۰۱۶: ۳۶). به عبارت دیگر، شایش یک نیروی گیتی‌گانه (فیزیکال) را مشخص می‌کند که گنجایش گهولش فاز (گام) را دارد. برای نمونه، در یک دمای معین، آب می‌تواند گهولش فاز (گام) کند و به یخ یا گاز ترادیسد. بنابراین، همان‌طور که سیموندون توضیح می‌دهد،

شوش بُعدی از هستش است که مطابق با گنجایش هستش می‌باشد که از فاز (گام) خود بیرون شده، یعنی خود را با گام‌زادیش از خود وامی‌گشاید. هستش پیشافرد^۴ هستشی است که در آن هیچ فازی (گامی) وجود ندارد. هستشی که در آن فردی‌سازی می‌چرتد، آن چیزی است که از طریق بهرش^{۳۲} هستش به فازها (گام‌ها)، یک واگشایش (حل و فصل) آشکار می‌گردد. این بهرش هستش به فازها (گام‌ها) را در شوش بودگی می‌نامیم. (۲۰۰۹: ۶)

به عبارت دیگر، از نگر سیموندون هستش دارای دو گونه است: شایش پیشافردی، که با تنش میان «رده‌های بزرگی» متفاوت همراه است، و واقعیت گهولش یا شوش که فردی‌سازی نامیده می‌شود.

مثال مورد علاقه سیموندون از فردی‌سازی، کریستال (بلور) است: در حالت فراپایدار، مایع مادر ابرسیریده سرشار از شایش است، اما هنگامی که با یک دانه — یک تکه گرده — روبرو می‌شود، فراپایداری خود را از دست می‌دهد و فرآیند تبلور را می‌آغازد:

کریستالی (بلوری) که از یک دانه بسیار کوچک، در مایع مادر ابرسیریده خود می‌پرورد و در همه سو می‌گسترده، آسان‌ترین تصویر از عملیات ترارسانی را می‌نمایاند: هر لایه مولکولی از پیش انبوسیده همچون یک پایه سازماندهی برای لایه‌ای که اکنون می‌انبوسد بکار می‌آید. . . . عملیات ترارسانی یک فردی‌سازی پیش‌رونده است. (۲۰۰۹: ۱۱)

³¹ . Simon Mills.

³² . بهرش را معادل «تقسیم کردن» بکار گرفتیم.



به عبارت دیگر، فرآیند تبلور یک عملیات ترارسانی است که گستره ویژه‌ای را که در آن می‌انبوسد را می‌ساماند و فردی‌سازی می‌کند. ترارسانش بیانگر تنش و ناهمگونی‌پی است که میان یک شرایط خاص و راه حل (گشایش) شایند آن می‌چرتد. مهم است که تاکید کنیم که ترارسانش پیوندی نیست که میان دو موجودیت زیونده^{۳۳} انبوسیده باشد. در عوض، ترارسانش فرآیند یا رواگشی^{۳۴} است که از آن چیزی نوین می‌آشکارد – این گهولشی است که همزمانانه چیز نوینی را می‌انبوساند. همانگونه که سیموندون اشاره می‌کند،

منظور ما از ترارسانش، عملیاتی است – گیتیگی، بیولوژیکی، ذهنی (منشی)، اجتماعی (هازمانی) – که به وسیله آن یک فعالیت خود را از یک عنصر به عنصر دیگر در یک گستره معین می‌رواگاند، و رواگش را بر ساختاری از گستره می‌استوارد که از جایگاهی به جایگاهی دیگر تحقق می‌یابد. (۲۰۰۹: ۱۱)

در این معنا، مفهوم ترارسانش، طرح هیلومورفیک کلاسیک را به چالش می‌کشد، تا هر گهولشی را همچون برهم‌کنش میان ماده ناکنش‌ور و دیسه استعلایی توضیح دهد: «به‌جای این ایده که دیسه از بیرون بر ماده تحمیل می‌شود، مفهوم ترارسانش، فرآیندی که از سوی آن دیسه در یک گستره می‌انبوسد و همچنین چگونگی بُرزش^{۳۵} آن در سراسر یک گستره را توصیف می‌کند.» (Mills 2016: 38). سیموندون استدلال می‌کند که گستره‌های گیتیگی، بیولوژیکی، ذهنی (منشی) یا اجتماعی (هازمانی) توسط نیروهای کنشگر خود-دیسگر^{۳۶} هدایت می‌شوند.

دلوز، که گویا تنها کتاب «فرد و پیدایش فیزیکی-بیولوژیکی آن» از سیموندون را خوانده‌بود، که در سال ۱۹۶۴ منتشر شد، نقدی بر آن نوشت. در اینجا، دلوز اشاره می‌کند که سیموندون یک نظریه عمیقاً نوین از فردی‌سازی انبوسانده که وجود (بودش) یک سازمان فراپایدار را می‌پندارد که دربردارنده‌ی ناهمسانش دست کم دو رده از

³³. Existing entities.

³⁴. رواگ یا رواگش از مصدر «رواگنیدن» یا «رواجنیدن» به جای «propagation» بکار رفت.

³⁵. Amplified.

³⁶. Self-forming.



بزرگی، و فرآیند فردی‌سازی است که این تنش را با انجام یک گهلوشِ فاز (گام) حل کرده (می‌گشاید). نظریه فردی‌سازی سیموندون به دلوز یاری می‌رساند تا به این پرسش پاسخ دهد: چه چیزی برانگیزاننده تفاوت برای جدایش است؟ برای دلوز پاسخ در **اندازه‌های تنجشگر^{۳۷}** نهفته است:

به نگر ما می‌توان دیدگاه سیموندون را با نظریه اندازه‌های تنجشگر سازگار کرد، زیرا هر اندازه‌ی تنجشگر به خودی خود یک تفاوت است. . . . مانند هر سازمان فراپایدار، این یک ساختار (هنوز یک سنتز) از ناهمگنی است. (۲۰۰۱: ۴۴)

تفاوت در اینجا به ناهمگونی بازمی‌گردد که در میان دو رده بزرگی، میان شایش‌های متفاوت، که یک تنش یا یک "مسئله" را ایجاد می‌کند؛ می‌انبوسد. این تنش با جابجایی به سیستم (سازمانی) دیگر حل یا واگشایش می‌شود که اکنون متفاوت از سیستم (سازمان) پیشین دیده می‌شود. در این معنا تفاوت هم به تفاوت فی‌نفسه و هم به تفاوت میان فازها (گام‌های) متفاوت اشاره دارد. همانگونه که دلوز اشاره می‌کند،

آنچه سیموندون توضیح می‌دهد یک هستی‌شناسی کامل است که در آن هستش هرگز یکه نیست؛ بلکه پیشافردي، بیش از یک و فراپایدار، روی هم قرار گرفته^{۳۸} و همزمان با خودش است. همانگونه که فردی‌سازی شده، از نو و دوباره بسگانه است، زیرا "چندگامی" است، و این یک "گام شوش" است که به عملیات نوین می‌انبوسد. (۲۰۰۱: ۴۹)

به عبارت دیگر، سیموندون هستی‌شناسی زندگی را می‌آفریند که در آن یک هستش زنده در حالت پیشافردي خود به‌عنوان بس‌گانه‌ی شایشمندان و همچنین در فرآیند فردی‌سازی بس‌گانه یا «چندگامی» تعریف می‌شود.

دلوز در تفاوت و تکرار این نکته را با اشاره به این نکته واضح‌تر می‌کند

شدت^{۳۹} عامل برینمندگر^{۳۹} در فرآیند تحقق است. این شدت است که نمایش می‌دهد. و نیز شدتی است که بلافاصله در پویایی‌های زمانی- مکانی بنیادین بیان شده و یک رابطه متفاوت

۳۷. تاکید از مترجم.

۳۸. Superimposed.

۳۹. Determinant.



«نامشخص» را در ایده تعیین می‌کند تا خود را در کیفیتی متمایز و وسعتی متمایز مجسم کند.
(a: 306-7۲۰۰۴)

این شدتی است که پویایی‌های مکانی-زمانی را می‌آغازد و خود را در گستردگی‌ها و کیفیت‌ها نشان می‌دهد. در این رابطه دلوژ مفهوم اندازه‌های تنجشگر خود را در مفهوم فردی‌سازی سیموندون و مفهوم ایده‌های مجازی را در مفهوم پیشافرد سیموندون دنبال می‌کند:

فرآیند بنیادین اندازه‌های تنجشگر، فردی‌سازی است. شدت^۴ فردی‌سازی می‌کند و اندازه‌های تنجشگر عوامل فردی‌سازی هستند. . . . ژیلبر سیموندون اخیراً نشان داده‌است که فردی‌سازی مستلزم یک حالت فراپایدار پیشینی است - به عبارت دیگر، وجود یک «ناهمگونی» مانند دست کم دو رده‌ی بزرگی یا دو مقیاس از واقعیت ناهمگون که شایش‌ها میان آنها توزیع شده‌است. . . . از همه این جهات، ما معتقدیم که فردی‌سازی اساساً تنجشگر است، و میدان پیشافردی یک میدان ایده‌آل مجازی است که از روابط متفاوت تشکیل شده‌است. (a: 307-8۲۰۰۴)

با این حال، پیشافرد در سیموندون تنش‌هایی را بیان می‌کند که به سادگی داده می‌شود و هیچ ساختاری نمی‌انوساند (مثلاً کشش میان مایع مادر ابرسیریده و دانه، یا میان سلول و محیط آن)، در حالی که برای دلوژ حالت مجازی با پیوندهای متفاوت درون ساختار تعریف می‌شود. به عنوان مثال، پیوندهای متفاوت (جدایشانه یا دیفرانسیل) ریاضی یا روابط ژنی بیولوژیکی تنها در یک ساختار اهمیت و عملکرد دارند. همچنین می‌توانیم استدلال کنیم که برای سیموندون، فراپایداری پیشافردی مجبور است تنش را از روی ضرورت حل کند، در حالی که برای دلوژ، میدان ایده‌آل مجازی توسط هیچ ضرورتی هدایت نمی‌شود. مجازی شایند است که رخدادانه به کنشمندی برسد یا نرسد. برای نمونه، بسته به شرایط خاص شرایط زندگی، شایند است یک ژن خاص به کنشمندی برسد یا نرسد.

بنابراین، اگر جدایش/جدایس از هیچ ضرورت گیتی‌یی برانگیخته نمی‌شود، آن‌طور که برایانت اشاره کرد، چرا اصلاً مجازی خودش را کنشمند می‌کند؟ دلوژ پاسخی دارد: مجازی به دلیل عاملی خاص خود را در چیزها می‌کالبداند که تفاوت را



بجدایاند (بتفاوتاند). مجازی به خودی خود کاملاً متفاوت است (مانند پیوندهای دیفرانسیل (متفاوت) ریاضی یا پیوندهای ژنی بیولوژیکی)، پیش از اینکه نمایشی شود: پیوندهای متفاوت از طریق شدت‌ها جدایش می‌کنند که چیزی جز تفاوتِ تفاوت یا درجه دوم تفاوت نیستند. شدت‌ها تناظرهای میان انواع مختلف تفاوت‌ها را می‌انبوسانند و آنها را در فرآیند جدایش واقعی می‌اندرانند. همانگونه که دلوز در "روش نمایشی‌سازی" خود اشاره می‌کند،

این نقش توسط چیزی که پیشروی تاریک یا پیشگام تاریک^{۴۰} نامیده می‌شود، پر می‌گردد. یک آذرخش میان شدت‌های متفاوت می‌رخشد، اما پیش از آن یک پیش‌نمای تاریک، نامرئی، نامحسوس وجود دارد، که از پیش مسیر وارونه را مانند فرونشانی‌یی منفی تعیین می‌کند، زیرا این مسیر^{۴۱} نخستین عامل ارتباط میان مجموعه‌ای از تفاوت‌ها است. (c: 97۲۰۰۴)

پیشروی تاریک، نمایشی‌سازی پویایی‌های مکانی-زمانی را برمی‌انگیزاند، که دنباله‌ای از واقعی‌سازی‌ها را می‌انبوسانند، و کیفیت‌ها و گسترده‌گی‌ها، گونه‌ها و بخش‌ها را فرازمی‌آفرینند. یک پیشروی تاریک همچنین پیوند میان دنباله‌ها یا سری‌ها را فرازمی‌آورد و از این نگر همچسبش یا پیوستگی خاصی از فردی‌سازی را فراهم می‌کند.

اگر درست است که هر سیستمی (سازمانی) یک میدان فردی‌سازی تنجشگر است که بر روی یک سری از مرزهای ناهمگن یا نامتجانس ساخته شده است، آنگاه هنگامی که این سری به لطف عمل پیشروی تاریک وارد پیوند می‌شود، این پیوند پدیده‌های خاصی را موجب می‌شود: جفت شدن میان سری‌ها، بازخوشِ درونی در سیستم (سازمان)، و جنبش ناپرهیزپذیر به دیسه‌ی دامنه‌یی که فراتر از ابتدایی‌ترین سری خود است. (Deleuze 2004c: 97)

این پویایی‌های مکانی-زمانی را می‌توان به عنوان «پویایی‌ی تخم» تصور کرد، جایی که مواد نامشخص با کمک مهاجرت سلولی، هجوم، کشش، جفت شدن، جنبش اجباری آغاز به پیچیدن و نندریپچیدن^{۴۱} می‌کند. به عبارت دیگر، جهان^{۴۲} یک تخم

⁴⁰ . Obscure precursor.

⁴¹ . Folding and unfolding.

⁴² World.



است که در آن پیچیدن و نندریچیدن فرآیندهای زندگی می‌چرتد و نمایش زندگی آغاز و پایان می‌یابد.

به این ترتیب - به عنوان جدایسگر تفاوت‌ها - پیشروی تاریک مانند یک علت استعلایی به نگر می‌رسد و فرآیند فردی‌سازی را می‌آغازد. همان‌طور که آلبرتو توسکانو در تئاتر تولید (۲۰۰۶) اشاره می‌کند، مفهوم پیشروی تاریک در دلوز به عنوان یک اصل ساختاری کل عمل می‌کند و از این نگر مفهوم بس‌گانگی را به خطر می‌اندازد (۲۰۰۶: ۴-۱۷۳). با این حال، می‌توانیم استدلال کنیم که پیشروی تاریک نه به عنوان اصل تولید، همان‌طور که توسکانو پیشنهاد می‌کند، بلکه به عنوان مجموعه‌ای از شرایطی عمل می‌کند که فردی‌سازی را رقم می‌زند. همان‌طور که مانوئل دلندا اشاره می‌کند، پیشروی تاریک به عنوان یک عملگر شبه-علی عمل می‌کند، که علت‌ها و معلول‌ها را نه از روی ضرورت، بلکه بر اساس پیشآمد، که دلوز از آن به عنوان «سرانجام»^{۴۳} نام می‌برد، به هم مرتبط می‌کند (۲۰۰۲: ۵۲، ۱۰۱). شیء مجازی یا شایشی نیاز به هیچ اصل یا دیسه‌ای برای کنش‌مندی ندارد. با انبوسش کیش‌های (خطوط) و اگر، که تناظری میان امر مجازی و کنش‌مند برقرار می‌کند، به کنش‌مندی می‌رسد. با این حال، یادآوری این نکته نیز مهم است که فرآیند جدایس یک جانبه نیست و می‌تواند با فرآیند پاد-کنش‌مندی همراه باشد، همان‌طور که در منطق معنا (۲۰۰۴/۱۹۶۹) و هزار فلات توضیح داده شده است. این چیزی است که به وضوح مجازی دلوزی را از پیشا فرد سیموندونی جدا می‌کند: از نگر سیموندون، گهولش یا دگردش از حالت پیشا فردی به فرآیند فردی‌سازی ضروری، یک جانبه و نابرگشت‌پذیر است، در حالی که برای دلوز، گذار از امر مجازی به امر کنش‌مند را می‌توان با پاد-کنش‌مندی دنبال کرد که توسط «سرانجام» شبه‌علی حاصل می‌شود.

ریموند رویر: هم‌توانشی شایش و ریخت‌زایی



همانگونه که بسیاری از پژوهشگران اشاره کرده‌اند (Bogue 2009، Grosz 2017؛ 2012a، 2017؛ Roffe 2017)، دلوز از کتاب‌های ریموند رویر همچون *نوفرجام/نگاری* (۲۰۱۶/۱۹۵۲) و *پیدایش اشکال (فرم‌های) زنده* (۲۰۹/۱۹۵۸) الهامات بسیار مشابهی می‌گیرد. دلوز مجذوب نظریه ریخت‌زایی رویر بود که رشد (پرورش) هر موجود زنده‌ای را در قالب یک ملودی یا تم دیسند توضیح می‌دهد. به باور رویر، گسترش ریخت‌زایی بر پایه یک تم ملودیک خاص پیش می‌رود که در عین حال «ستونی» و «ستانی» است. تم «ستونی» ترازمانی و ترامکانی است. این همچون یک موسیقی است که شایشانه و پیشاپیش شامل همه ملودی است، در حالی که یک دنباله «ستانی»^{۴۴} گسترش‌کنشمند این ملودی است. با این حال، موجود زنده‌ای که تحت این کنشمندی قرار می‌گیرد، صرفاً دیسه از پیش موجود را تکرار نمی‌کند، بلکه در حال اجرا و آفرینش وجود مادی خود است، همان‌طور که اجرای موسیقی بسیار فراتر از تکرار پارتیتورها است. برای نمونه، یک جنین یادگیری آشکاری از چگونگی دگردش یا گهولش خود به یک اندامگان کاملاً پرورش یافته را دارد، اما در روند پرورش خود در معرض گهولش‌ها، بداهه‌پردازی‌ها و سازمان‌یافتگی‌ها است. به عبارت دیگر، رویر میان تم ملودیک «ستونی» و پیوستگی زمانی «ستانی» که در فرآیند گسترش می‌چرتد، تمایز قائل می‌شود.

تمایز رویر میان تم ملودیک «ستونی» و پیوستگی زمانی «ستانی» با ایده دلوزی درباره دو گونه‌ی جدایش/جدایس که در تفاوت و تکرار توضیح داده شده است، هماهنگ است. تم ملودیک یا یادیارانه^{۴۴} رویر مانند یک ایده یا بس‌گانگی مجازی است، در حالی که یک ریخت‌زایی یا گسترش^{۴۴} آدمی را به یاد مجموعه‌ای از کنشمندسازی‌ها می‌اندازد. همان‌طور که دلوز در تفاوت و تکرار اشاره می‌کند، رویر مفاهیم مجازی و کنشمندسازی را عمیقاً تحلیل کرد. کل فلسفه بیولوژیکی او همراه با ایده «تماتیک» بوده (a: 279۲۰۰۴) و بر آنها استوار است. در این راستا می‌توان استدلال کرد که مفهوم دلوزی جدایش/جدایس نه تنها بر مفهوم بیولوژیکی ریخت‌زایی تکیه دارد، بلکه



آن را در هستی‌شناسی شوش^{۴۵} او نیز وارد می‌کند. به این معنا، نه تنها هر اندامگانی خودسازی و فرگشت خود را انجام می‌دهد، بلکه کل گستره هستی‌شناختی بر حسب ریخت‌زایی آفریننده توضیح داده می‌شود. همان‌طور که دلوز اشاره می‌کند،

جنین‌شناسی نشان می‌دهد که بهر ش یک تخم به بخش‌ها در پیوند با جنبش‌های ریخت‌زایی مهم‌تر، ثانویه است: افزایش سطوح آزاد، کشش لایه‌های سلولی، اندر خودبرگشتگی^{۴۶} با پیچش، جابجایی گستره‌ی گروه‌ها. یک جنبش‌شناسی^{۴۷} همه‌سویه از تخم می‌انبوسد، که دلالت بر پویایی دارد. (a: 266۲۰۰۴)

دلوز به پیروی از رویر، همه جهان^{۴۸} را به عنوان یک تخم توصیف کرده که پویایی‌های مکانی-زمانی‌اش را فرازمی‌آفریند و از این سو نمایش‌های زندگی را برمی‌انگیزاند.

همان‌طور که ریموند رویر نشان می‌دهد، وقتی یک مهاجرت سلولی صورت می‌گیرد، این از الزامات یک «نقش» است تا جایی که این امر از یک «تم» ساختاری^{۴۹} کنش‌مند گشته که موقعیت را برینمند می‌کند و نه برعکس. جهان^{۴۸} یک تخم است، اما تخم خود یک تئاتر است: تئاتری برگزار شده که در آن نقش‌ها بر بازیگران تسلط دارند، فضاها بر نقش‌ها و ایده‌ها بر فضاها مسلط هستند. (a: 269۲۰۰۴)

در این رابطه، تصور رویر از ریخت‌زایی بیولوژیکی، جدایس‌کنش‌مند را نه تنها در موجودات زنده، بلکه در هر گونه‌ای از بس‌گانگی توضیح می‌دهد.

درک این نکته مهم است که حتی تم ملودیک «ستونی» نیز پیش از گسترش کنش‌مند خود وجود دارد. این یک ایده یا یک الگوی استعلایی نیست، بلکه پدیده‌ای است که در فرآیندهای گسترش نهفته است. تم ملودیک به عنوان یک بس‌گانگی مجازی وجود

^{۴۵} این واژه را به جای «invagination» در نگر گرفتیم. اندر خودبرگشتگی فرآیندی است که در آن یک سطح بر روی خود تا می‌شود و یک حفره، کیسه یا لوله را ایجاد می‌کند. در زیست‌شناسی رشد شناختی، اندر خودبرگشتگی ساز و کاری است که در حین کمالگی صورت می‌گیرد. این ساز و کار یا جنبش سلولی بیشتر در قطب گیاهی اتفاق می‌افتد. اندر خودبرگشتگی شامل تازدن ناحیه‌ای از ورقه بیرونی سلول‌ها به سمت درون تئداله است. در هر موجودی، پیچیدگی بسته به تعداد سلول‌ها متفاوت خواهد بود. می‌توان به اندر خودبرگشتگی به عنوان یکی از مراحل ایجاد طرح بدن اشاره کرد. این اصطلاح که در اصل در جنین‌شناسی استفاده می‌شد، در سایر رشته‌ها نیز مورد استفاده قرار گرفته است. (از مترجم)

^{۴۶} Kinematics.

^{۴۷} World.

^{۴۸} World.



دارد و می‌تواند به روش‌های متفاوت کنش‌مند شود. همان‌طور که الیزابت گروس^{۴۹} می‌بیند،

تیم ترامکانی در سراسر زمان می‌خکد، تا جایی که ملودی، ریتمی را برمی‌سازد که از طریق آن هر چیز^۴ خودش را می‌انبوسد. دیسه نخستین^۴ تم‌هایی را که قبلاً برای آن در نگر گرفته شده‌اند، به خود اختصاص می‌دهد، نه به صورت پیشینی مانند یک فرمان، بلکه بیشتر شبیه اجرای موسیقایی یک پارتیتور که پیشاپیش بوش دارد و تا حدی هدایت‌گر است، اما هر اجرا را برینمند نمی‌کند. رویر تیم یادیارانه را به عنوان شایش موروثی هر دیسه از سازمان‌دهی‌ی مادی درک می‌کند. . . (۲۰۱۷): ۲۲۶

به عبارت دیگر، تیم ترامکانی حاوی شایش مجازی دیسه‌های نخستین است که بر پایه دنباله‌های ناهمسان ناهمگون کنش‌مند شده و می‌پرورند. همان‌طور که گروس اشاره می‌کند،

تیمی که هر موجود زنده ایفا می‌کند شایش آن (یا به تعبیر برگسون مجازی بودنش، به قول سیموندون بار پیشافردي‌اش است)، میراث اعطایی‌یی است که باید برای ساختن خود از آن استفاده کند. این ذخیره‌ی پویایی است، جهتی برای پرورش، سویایی‌یی که هر کالبد فرد و خود-همنشینی‌ی بی‌درنگ آن. . . که همانگونه که هدایت می‌شود، خود را می‌انبوساند. . . (۲۰۱۷): ۲۱۶

بنابراین، مفهوم پویایی مکانی-زمانی، همان‌طور که در بالا مورد بحث قرار گرفت، می‌تواند به عنوان شایش باشا و مانا در یک موجود زنده، به عنوان یک عامل مادی، درک شود که در کوشش برای کنش‌مند کردن فعالیت خود-دیسنده خویش است.

دیدگاه مهم دیگری که از رویر به دست می‌آید، مفهوم او از هم‌توانشی است. مفهوم هم‌توانشی را می‌توان در چند جنبه مورد بحث قرار داد: نخست، هم‌توانشی به این معنی است که یک جزء می‌تواند برای کل در همان اندامگان باشد. همان‌طور که رویر اشاره می‌کند، «یک «هم‌توانشی» معمولی در بافت‌های بالغ بی‌شماری وجود دارد: ما می‌توانیم با یک ریه، یک کلیه، و حتی با تکه‌ای از یک ریه زندگی کنیم که از این نگر

⁴⁹ . Elizabeth Grosz.



معادل کل است» (۲۰۱۶: ۶۰-۱). در این مرحله، بخش^{۵۰} نقش کل را بر عهده می‌گیرد و به بازی درون‌مایه‌ی یادیارانه می‌گستراند. جنبه دوم هم‌توانشی به این معنی است که در مراحل نخست سازماندهی، سلول‌های جنینی می‌توانند به روش‌های بس‌گانه‌ای بگوانند (امروز ما در مورد یاخته‌های بنیادی بس‌توان^{۵۱} صحبت می‌کنیم). همان‌طور که بوگ^{۵۱} اشاره می‌کند،

در اوایل مطالعات جنین‌شناسی، پژوهشگران دریافتند که پیوند سلول‌ها از یک بخش از جنین به بخش دیگر. . . لزوماً ریخت‌زایی طبیعی را مختل نمی‌کند. اگر پیوند در اوایل پرورش ساخته شده‌باشد، سلول اغلب به سادگی عملکرد مناسب با مکان نوین خود را در جنین به عهده می‌گیرد. با این حال، اگر پیوند دیرتر در مراحل پرورش ساخته شود، سلول پیوند شده به گونه‌ای می‌پرورد که گویی در موقعیت کهنه‌ی خود قرار دارد. این نشان می‌دهد که سلول‌های جنینی در نخست «هم‌توانشی» داشتند و می‌توانستند به روش‌های مختلفی بپرورند. . . و با پیشرفت گسترش، سلول‌ها در عملکرد خود خاص‌تر می‌شوند. (۲۰۰۹: ۳۰۹)

هم‌توانشی در رویر، که از برخی جهات بازتاب مفهوم دلوزی از مجازی بودن است، می‌تواند به عنوان حافظه اندامگانی در نگر گرفته شود که اندامگان یا گونه‌های متفاوت را بر پایه یک تم ملودیک خاص هدایت می‌کند. با این حال، حتی اگر سلول‌ها در نخست توانایی هم‌توانشی (مجازی) را داشته باشند، پس‌تر در روند گسترش از آن محروم می‌شوند. همان‌طور که رویر اشاره می‌کند، «بنابراین هم‌توانش نخستین جنینی رفته رفته ناپدید می‌شود که یعنی در مناطق بیشتر و محدودتری توزیع می‌شود. تم اندام‌ها با شکل گرفتن، دیگر تمی برای رسیدن به یک ساختار نیست» (۲۰۱۶: ۷۰). سلول‌ها باید بیشتر و بیشتر خاص شوند تا ساختاری تعریف شده و سازمان یافته به دست آورند. با این وجود، درجه معینی از هم‌توانشی هنوز در هر اندامگان و بخش‌های آن وجود دارد، به‌ویژه در مغز که هرگز دگرش نمی‌کند.

جنبه سوم هم‌توانشی به آزمایش‌های نخستین در جنین‌زایی مربوط می‌شود، که ثابت می‌کند درجه خاصی از هم‌توانشی هنوز حتی در سلول‌هایی که به اندامگان دیگری

⁵⁰ . Pluripotent stem cell.

⁵¹ . Bogue.



پیوند زده شده‌اند، حاکم است. به عنوان مثال، جنین شناس آلمانی هانس اسپمن^{۵۲}، لب‌های پشتی تنده‌دهان را در سلول‌های جنینی حلزون دریایی تراکاشته و به این ترتیب توانست جنین میزبان را بگهولاند (تغییر دهد). همان‌طور که گروس توضیح می‌دهد،

رویر این آزمایش‌های اولیه در جنین‌زایی را به‌عنوان نشان‌دهنده نیروی درون‌مایه یادیارانه در هدایت پرورش جنینی بسیار پیش از اینکه سوژه یا حتی جسمی برای هدایت وجود داشته باشد، درک می‌کند. تنده‌دهان‌های تراکاشته شده هنوز عناصر یا قطعاتی زنده بودند که نمی‌تواند از آن چیزی که گونه میزبان را می‌ساماند، فراموش خوانند و آمیژه‌ای^{۵۳} را به وجود می‌آوردند که با این وجود از شکل کلی میزبان پیروی می‌کرد. (۲۰۱۷: ۲۳۳)

سلول‌های پیوندشده همچنان توانایی خود را حفظ می‌کنند و بر اساس محل خاصی که در آن پیوند می‌شوند، می‌گویند:

میزبان جنینی تم ملودیک خود را اجرا می‌کند: پیوند، در حالی که اکنون در میزبان جنینی قرار دارد، به نواختن ملودی خود ادامه می‌دهد، شکل خود را مطابق با تم خود می‌انبوساند، حتی زمانی که جنین به بازی کردن تم یادیارانه خود ادامه می‌دهد، که پیوند^{۵۴} اکنون باید به روش خودش و از طریق ابداع خود، هماهنگ شود. (گروس ۲۰۱۷: ۲۳۴)

به عبارت دیگر، هم میزبان و هم پیوند باید با یکدیگر ارتباط متقابل داشته باشند و بس‌گانگی نو ترکیب^{۵۵} خاصی را تشکیل دهند.

حتی اگر قیاس خاصی میان هم‌توانشی جنینی و مغزی وجود داشته باشد، تفاوت‌های مهمی وجود دارد. هنگامی که اندامگان پرورش خود را به پایان می‌رساند، دیسه‌ی آن نابزرگشت‌پذیر می‌ماند، در حالی که مغز هنوز گنجایش خود را برای دگردش و گهولش دیسه‌ی خود حفظ می‌کند. با این حال، هر موجود زنده‌ای – از مولکول‌ها گرفته تا مغز انسان – هدف یا فرجامش خود را دنبال می‌کند. در این مرحله می‌توانیم تمایز آشکاری

⁵² . Hans Spemann.

⁵³ . Chimera.

⁵⁴ . Chimeric.



میان مفهوم هم‌توانشی رویر و مفهوم مجازی بودن دلوز را تشخیص دهیم. همان‌طور که بوگ اشاره می‌کند،

در نهایت، این فرجام‌گرایی رویر است که او را از دلوز و دلوز-گتاری متمایز می‌کند. ترا-مکان رویر^{۵۰} مجازی است، اما هرگز بدون تم گسترش‌مندان‌هی هدفمند نیست. دیسه‌ی زنده یک عامل آگاهی است که از طریق حافظه و آفرینندگی به سمت یک هدف کار می‌کند. (۲۰۱۷: ۵۳۴)

مفهوم هم‌توانشی به این معنی است که موجود زنده شاید است به راه‌های متفاوت بگوالد، اما همچنان به دنبال فرجامشی مشخص است، در حالی که مفهوم مجازی بودن لزوماً به دنبال کنش‌مندی نیست. برای دلوز، مجازی‌یی شاید است که بدون از دست دادن هیچ‌گونه شرایط مجازی بودن، کنش‌مند شود یا نشود. در مقابل، مفهوم رویر از هم‌توانشی همیشه به دنبال یک کنش‌مندی‌ی اندام‌گانمند معین است و می‌تواند به‌عنوان یک عامل پویا که پویایی‌های مکانی-زمانی را در بس‌گانگی‌های کنش‌مند می‌آغازد؛ دیده شود.

تأثیر رویر بر دلوز و گتاری را می‌توان در فلسفه چیست؟، جایی که مفهوم بس‌گانگی دوباره می‌انبوسد و این بار به‌عنوان یک مفهوم نام‌گذاری می‌شود، پرماسید^{۵۰}. مفهوم در اینجا نه به‌عنوان یک واحد معنایی یا یک مقوله، بلکه باید به‌عنوان یک بس‌گانگی مجازی، که شاید است در حالات امور یا ادراکات و تأثیرات کنش‌مندی یابد یا نیابد، درک شود. بنابراین جایگاه بس‌گانگی مجازی^{۵۱} مغز است که نه تنها به ذهنیت و آگاهی انسان بلکه به هر کنش‌مندی‌ی زنده‌ای اشاره دارد. در این رابطه دلوز و گتاری از ایده رویر در مورد آگاهی نخستین یا اندام‌گانمند پیروی می‌کنند که میان همه موجودات زنده مشترک است و با تماس بی‌درنگ با خود یا خودپژوهی (خودسنجی/خودپیمایی) تعریف می‌شود. رویر با معرفی مفهوم خودپژوهی (خودسنجی/خودپیمایی)، استدلال می‌کند که ادراک^{۵۲} ادراک‌یک شی خارجی نیست، بلکه یک احساس شدید است که در درون اندامگان می‌چرتد. اگر ادراک بیرونی در یک فضای هندسی صورت گیرد و قابل تقسیم، اندازه‌گیری و غیره باشد، گنجایش خودپژوهی (خودسنجی/خودپیمایی)

^{۵۰}. لمس کرد. از «پرماسیدن» گرفتم.



در فضای درونی صورت می‌گیرد و غیرقابل تقسیم است. این وحدت نیروها، یک فعالیت ساختاری است. به این ترتیب، آگاهی نخستین یا اندامگانمند برای همه موجودات زنده مشخص است: همان‌طور که رویر اشاره می‌کند، «اساساً تنها یک حالت آگاهی وجود دارد: آگاهی نخستین که دیسه در خود هر اندامگان و با زندگی، یکی است» (۲۰۱۶: ۹۸). تقدم آگاهی اندامگانمند بر آگاهی مغزی حاکی از آن است که همه موجودات زنده فعالیت خود-سازنده (خود-دیسنده) یکسانی دارند و به طور مساوی در فرآیند ریخت‌زایی شرکت می‌کنند. همان‌طور که بوگ ادعا می‌کند،

هر دیسه‌ای، از اتم‌ها گرفته تا مولکول‌ها، ویروس‌ها، باکتری‌ها و موجودات پیچیده‌تر، پیکربندی خودپایه‌ای از نیروهای پیوستگی است. هر یک از این دیسه‌ها، به گفته رویر، یک آگاهی است. (۲۰۰۹: ۳۰۴)

دلوز و گتاری وقتی استدلال می‌کنند که یک مفهوم (یک بس‌گانگی) در حالت خودپژوهی (خودپیمایی/خودسنجی) و در پیوند بی‌درنگ با همه اجزای آن است، به رویر اشاره می‌کنند. بنابراین فعالیت مغزی برای دلوز و گتاری یک ویژگی سوژه نیست، بلکه ویژگی هر موجود زنده‌ای است: «این مغز است که فکر می‌کند و نه انسان - دومی فقط تبلور مغزی است» (۱۹۹۴: ۲۱۰). مغز برای دلوز و گتاری یک اندامگان خودسازنده (خود-دیسنده) است که قادر به ایجاد ارتباطات جدید، مسیرهای مغزی نوین است. از این نگر می‌توان فعالیت مغزی را به عنوان یک بس‌گانگی خودپژوهی (خودپیمایی/خودسنجی) و پیوسته در نگر گرفت که پیوستگی‌یی میان دیسه‌های متفاوت زندگی ایجاد می‌کند. همان‌طور که دلوز و گتاری اشاره می‌کنند، «هر موجود زنده‌ای مغز ندارد، و همه‌ی حیات‌ها اندامگانمند نیستند، اما در همه جا نیروهایی وجود دارند که میکرومغزها یا حیات نااندامگانمند اشیا را تشکیل می‌دهند» (۱۹۹۴: ۱۳-۲۱۲). مغز برای دلوز و گتاری بیانگر فعالیت حیاتی‌یی است که مواد اندامگانمند و نااندامگانمند را مشخص و سازماندهی می‌کند. این فعالیت تداوم بخش‌های متفاوت بس‌گانگی، خودآگاهی و توانایی پیروی از دگردش و شرایط خود را ایجاد می‌کند. ثانیاً، رابطه را با بس‌گانگی‌های دیگر برقرار می‌کند. به عبارت دیگر،



در فلسفه چیست؟ دلوز و گتاری این مفهوم را به عنوان یک بس‌گانگی کیفی و فلسفه را به عنوان یک فعالیت مغزی مجازی تعریف می‌کنند که این بس‌گانگی را بررسی و آنها را به یک پیوستار همدوس^{۵۶} متصل می‌کند.

فلسفه زندگی دلوزی

به طور خلاصه، نظریه بس‌گانگی دلوزی بسیار مرهون تمایز سیموندون میان پیشا فرد و فرآیند فردی‌سازی، و تمایز رویر میان هم‌توانشی و ریخت‌زایی یا گسترش کنش‌مند است. این بینش‌ها به دلوز کمک می‌کند تا ایده‌اش را در مورد جدایش/جدایس مضاعف فرموله کند: برای مفهوم سازی یک موجود زنده به صورت شایشی یا مجازی حاوی تفاوت‌های بس‌گانه در خود، و همچنین تعریف موجود زنده در گسترش کنش‌مند چندگامی و گنجایشش برای تفاوت با خودش. بیان مضاعف جدایش/جدایس به توضیح پیدایش گهولش‌های کیفی و شکل‌پذیری هر موجود زنده کمک می‌کند. در این زمینه بس‌گانگی را می‌توان به عنوان شایش مجازی تعریف کرد که شایند است در دیسه‌های متفاوت حیات اندام‌گانمند و ناندام‌گانمند و به عنوان ریخت‌زایی کنش‌مند که قادر به خودپژوهی (خودسنجی/خودپیمایی) و دوسناکی است، به کنش‌مندی برسد یا نرسد. این گنجایش برای خودپژوهی (خودسنجی/خودپیمایی)، خودسازماندهی و کنش‌مندی خودسازنده، ویژگی اصلی بس‌گانگی است. این بدان معناست که هر موجود زنده‌ای در خود نهفته است و نیازی به توسل به فضا و زمان تعبیه شده کلی ندارد. به این معنا دلوز و گتاری آن ویژگی‌های بس‌گانگی را که در بحث هندسه دیفرانسیل ریمان یافت شد، از زیست‌شناسی (ساختارزیست‌شناسی) استخراج می‌کنند: نخست، بس‌گانگی‌ها دارای تعداد متنوعی از ابعاد هستند. و دوم، این ابعاد به هیچ بُعد تکمیلی نیاز ندارند که مختصات تعریف شده بیرونی را بر آنها تحمیل کند. همان‌طور که براینست استدلال می‌کند،

مفهوم بس‌گانگی از طریق این که ما را قادر می‌سازد تا ساختار درونی یک فضا را بدون ارجاع به فضای تعبیه شده کلی بیندیشیم، ما را قادر می‌سازد تا به وجود یک جوهر مستقل از روابط آن با

⁵⁶ . Coherent.



سایر جوهرها یا روابط بیرونی آن فکر کنیم. . . . به عنوان یک پیامد اضافی این مفهوم بس‌گانگی، درک کانتی از فضا و زمان به عنوان ظرف در اینجا نیز باید به نفع مدلی از مکان و زمان برخاسته از جوهرها کنار گذاشته شود. (۲۰۱۱: ۱۰۷)

اگرچه این شاید است که اغراق آمیز به نگر برسد، نادرست نیست که بگوییم بس‌گانگی‌ها مکان و زمان مخصوص به خود را دارند که به آنها اجازه می‌دهد تا به عنوان موجودیت‌های مستقل و خودارجاع تعریف شوند. به طور مشابه، مفهوم بیولوژیکی خودپژوهی به تعریف بس‌گانگی‌های زندگی به عنوان فضای درونی فعالیت خود-دیسنده کمک کرده که قابل تقسیم نبوده و با گهولش یا دگردش کیفی تعریف می‌شود. از این نگر بس‌گانگی‌ی زندگی در تماس بی‌واسطه با خود و همچنین در تماس بی‌واسطه با محیط است که در یک پیوستار از جهان^{۵۷} جمع شده است.

منابع:

- Bogue, Ronald (2009), 'Raymond Ruyer', in Graham Jones and Jon Roffe (eds), *Deleuze's Philosophical Lineage*, Edinburgh: Edinburgh University Press, pp. 300–20.
- Bogue, Ronald (2017), 'The Force that Is but Does Not Act: Ruyer, Leibniz and Deleuze', *Deleuze Studies*, 11(4): 518–37.
- Bowden, Sean (2012), 'Gilles Deleuze, a Reader of Gilbert Simondon', in Arne De Boever, Alex Murray, Jon Roffe and Ashley Woodward (eds), *Gilbert Simondon: Being and Technology*, Edinburgh: Edinburgh University Press, pp. 135–53.
- Bryant, Levi R. (2011), *The Democracy of Objects*, Ann Arbor: Open Humanities Press.
- DeLanda, Manuel (2002), *Intensive Science and Virtual Philosophy*, New York and London: Continuum.
- Deleuze, Gilles (1991), *Bergsonism*, trans. Hugh Tomlinson and Barbara Habberjam, New York: Zone Books.
- Deleuze, Gilles (2001), 'Review of Gilbert Simondon's *L'individu et sa genèse physico-biologique*', *Pli: The Warwick Journal of Philosophy*, 12: 43–9.



- Deleuze, Gilles (2004a), *Difference and Repetition*, trans. Paul Patton, London and New York: Continuum.
- Deleuze, Gilles (2004b), *The Logic of Sense*, ed. Constantin Boundas, trans. Mark Lester and Charles Stivale, London and New York: Continuum.
- Deleuze, Gilles (2004c), 'The Method of Dramatization', in *Desert Islands and Other Texts, 1953–1974*, ed. David Lapoujade, trans. Michael Taormina, Los Angeles: Semiotext(e), pp. 94–116.
- Deleuze, Gilles and Félix Guattari (1994), *What Is Philosophy?*, trans. Graham Burchell and Hugh Tomlinson, London and New York: Verso.
- Deleuze, Gilles and Félix Guattari (2004), *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, trans. Brian Massumi, London and New York: Continuum.
- Grosz, Elizabeth (2012a), 'Deleuze, Ruyer and Becoming Brain: The Music of Life's Temporality', *Parrhesia*, 15: 1–13.
- Grosz, Elizabeth (2012b), 'Identity and Individuation: Some Feminist Reflections', in Arne De Boever, Alex Murray, Jon Roffé and Ashley Woodward (eds), *Gilbert Simondon: Being and Technology*, Edinburgh: Edinburgh University Press, pp. 37–56.
- Grosz, Elizabeth (2017), *The Incorporeal: Ontology, Ethics, and the Limits of Materialism*, New York: Columbia University Press.
- Mills, Simon (2016), *Gilbert Simondon: Information, Technology and Media*, London and New York: Rowman & Littlefield.
- Roffé, Jon (2017), 'Form IV: From Ruyer's Psychobiology to Deleuze and Guattari's Socius', *Deleuze Studies*, 11(4): 580–99.
- Ruyer, Raymond (2016), *Neofinalism*, trans. Alyosha Edlebi, Minneapolis and London: University of Minnesota Press.
- Ruyer, Raymond (2020), *The Genesis of Living Forms*, trans. Jon Roffé and Nicholas B. de Weydenthal, London and New York: Rowman & Littlefield.
- Sauvagnargues, Anne (2009), *Deleuze: l'empirisme transcendantal*, Paris: Presses Universitaires de France.
- Sauvagnargues, Anne (2012), 'Simondon, Deleuze, and the Construction of Transcendental Empiricism', *Pli: The Warwick Journal of Philosophy (Special Volume: Deleuze and Simondon)*, 1–21.
- Simondon, Gilbert (2009), 'The Position of the Problem of Ontogenesis', trans. Gregory Flanders, *Parrhesia*, 1(7): 4–16.
- Simondon, Gilbert (2013), *L'Individuation à la lumière des notions de forme et d'information*, Grenoble: Éditions Jérôme Millon.
- Toscano, Alberto (2006), *The Theatre of Production: Philosophy and Individuation between Kant and Deleuze*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.